

**■خانم شریعتی همان طور که می‌دانید در کشور ما در هیچ حوزه‌ای تجربه تاریخی و انباشت تجربه شکل نمی‌گیرد. چرایی این مصاحبه نیز بر این محور استوار است. آیا دلیل این کاستی وجود فرهنگ شفاهی و نبود فرهنگ کتبی در میان ایرانیان است یا دلایل عدیده دیگری نیز در این ماجرا دخیل است؟ شما درباره این سؤال چه نظری دارید؟**

در آغاز شاید بهتر باشد از تعریف حافظه تاریخی و وجدان تاریخی شروع کنیم و به عوامل و موانع شکل‌گیری این مهم بپردازیم. تاریخ چه به مثابه علم و چه به مثابه مجموعه رویدادهای ارائه شده، تعریف جامعی دارد. وجدان تاریخی محصول برخورد آگاهانه حافظه جمعی با تاریخ خود است. اگر تجربه که یکی از مولفه‌های اساسی تاریخ است را این‌گونه تعریف کنیم که برخورد آگاهانه با حادثه است وجدان تاریخی، محصول برخورد آگاهانه جمعی با تاریخ هر جامعه‌ای است. اینجاست که باید به آن بپردازیم که چرا تجربه تاریخی شکل نمی‌گیرد.

حالا باید بپردازیم به اینکه تاریخی چیست؟ حافظه چیست؟ آن آگاهی که محصول رابطه این دو است، چیست؟ در بحث حافظه که از تاریخ باستان به آن پرداخته شده است، نسبت جوانان به حافظه ملی، به حافظه مذهبی، به حافظه تاریخی و این که حدود و ثغور حافظه

چیست و نسبتش با تاریخ چیست؟ سال‌ها تاریخ و حافظه یکی تلقی می‌شده است و مرز این دو روشن نبوده حافظه عبارت از کیفیت و یا قابلیت حفظ خاطرات و اطلاعات و اتفاقات در ذهن من انسان امروز که باقی می‌ماند. در نتیجه حافظه آن نسبتی است که هر گروه اجتماعی با گذشته خودش برقرار می‌کند و یکی از المان‌های این موضوع، وجه انسانی این پدیده است و گذشته چه وجهی و چه شکلی در ذهن من انسان پیدا کرده است، من امروز که در زمان حال زندگی می‌کنم. در نتیجه این حافظه چند مشخصه دارد. اول آنکه یکپارچه نیست. انسان رابطه‌ای که با گذشته خود برقرار می‌کند به شکل یکپارچه نمی‌تواند باشد. البته صحبت از دو نوع حافظه مطرح است، حافظه کوتاه‌مدت و حافظه درازمدت، وجه‌میزه دیگر آن گزینشی بودن آن است. حافظه‌ها متکثر و متنوع هستند. در نتیجه از یک حافظه نمی‌توان صحبت کرد. سومین وجه دیگر حافظه، قابلیت بهره‌برداری و مسخ شدن آن است. چون رذپای انسان در این پدیده وجود دارد وجهی از اراده و آگاهی اجتماعی در آن مشاهده می‌شود. حافظه همواره می‌تواند دستخوش شرایط اجتماعی و وضعیت فرهنگی شود. در نتیجه حافظه تاریخی را با خود تاریخ نباید یکی تصور کرد. زیرا همان‌طور که گفته شد، حافظه متنوع است، متکثر است، گزینشی است، چندبازه است، طبقه‌بندی و سطوح متعدد دارد. یکی گرفتن این دو باعث می‌شود که، ما هیچ وقت نتوانیم به بازسازی تاریخ بپردازیم. در واقع حافظه، یک رفت و آمد دیالکتیک بین دیروز و امروز است. بین من انسانی و حوادث دیروزی و تقسیم‌بندی آن بین کوتاه‌مدت و درازمدت حافظه تاریخی اینجاست که اهمیت پیدا می‌کند.

**■حال چگونه می‌توانیم حافظه کوتاه‌مدت را به درازمدت تبدیل کنیم؟**

یعنی چگونه می‌توانیم اتفاقات متکثر دیروزی را که اشکال متنوعی دارد، به یک هیات یکپارچه تبدیل کرد. از یک طرف همه این تکثرها را در درون خود لحاظ کند و این اتفاقات متعدد را با هم آشتی دهیم و آن را تبدیل به یک کلیت کنیم.

اما تاریخ چیست؟ تاریخ علم زمان و انسان است، تاریخ عبارت از نسبتی است که انسان‌ها با زمان‌های گذشته خود برقرار می‌کنند. شناخت و درک جوامع انسانی، تحولات اجتماعی از خلال فاکتوری به نام زمان. تاریخ یعنی بازسازی امری که اتفاق افتاده و دیگر نیست. یکی از بحث‌های مهمی که در حوزه تاریخ اتفاق می‌افتد، بحث واقعیت‌گرایی و پوزیتیویسم است، امروز مشخص شده که پدیده‌ای به نام علم تاریخ متفاوت با سایر علوم است. زیرا چیزی به نام پوزیتیویسم و واقعیت‌گرایی در علم تاریخ را به شکل مطلق نمی‌توان در نظر گرفت یعنی بازسازی تاریخ، همواره توسط مورخ انجام می‌شود. در نتیجه نقطه عزیمت هر درک تاریخی، زمان حاضر است. ما با سئوالات امروزین به سراغ بازسازی دیروز می‌رویم. از آنجایی که تاریخ علم زمان گذشته محسوب می‌شود ولی در حقیقت این من انسان امروزین هستم که تاریخ را بازسازی می‌کنم. در نتیجه چیزی به نام واقعیت‌گرایی صرف نمی‌تواند معنا داشته باشد.

ولی به عبارت دیگر، علم تاریخ اگر نمی‌تواند واقع‌گرا باشد ولی می‌تواند بی‌طرف باشد. از طریق فاصله گرفتن با حوادث و از طریق کسب نگاه انتقادی به منابع و به اتفاقات لحاظ کردن همه فاکتورها و مولفه‌های متعددی که نقش داشتند که در ساخت و ساز حادثه تاریخی تفاوت آن با حافظه در نگاه انتقادی آن است و نگاه جامع و کلی دارد، برخلاف حافظه که گزینشی است.

**■با توجه به اینکه رشته تحصیلی شما تاریخ است و مدت طولانی نیز در غرب زندگی و تحصیل کرده‌اید، تجربه شکل‌گیری حافظه تاریخی در غرب برای ما چه دارد؟ نکته جالبی که در این شکل‌گیری حافظه تاریخی در**

اروپا می‌توان از آن یاد کرد، تقسیم‌بندی دوره‌های تاریخی غرب به تاریخ باستان، قرون وسطی و دوره رنسانس، دوره مدرن و معاصر است که در



## گفت‌وگو با سوسن شریعتی

# فقدان حافظه تاریخی

*پروین بختیاری نژاد*

### بخش اول

جست‌وجوی کشف نسبتی است که هر جامعه‌ای با زمان برقرار می‌کند. دوره باستان را مشخصاً دوره‌ای می‌داند که گذشته‌پرست و گذشته‌گراست. یعنی مدام در اسطوره‌های خودش، اسطوره‌های عصر طلایی، اسطوره‌های مذهب، برای اینکه مشروعیت پیدا کند. برای مشروعیت بخشیدن به خود و برای اتکا پیدا کردن به خود، در این دوره مدام به گذشته مراجعه می‌کند. در دوره قرون وسطی هر دو وجه را دارا است، یعنی هم گذشته‌گرایی را دارد و هم معطوف به زمان حاضر خود نیز است. تنها به گذشته نیست که رفرنس می‌دهد، از امروز هم سخن می‌گوید. در دوره رنسانس یکی از مشخصه‌های اصلی آن این است که در زمان حاضر زندگی می‌کند، حال را تأکید می‌کند، امروز من چگونه زندگی می‌کنم، به اینکه گذشته من چگونه بوده، طلایی بوده، عصر اسطوره‌ها بوده، یا مذهبی و قومی بوده. دوره رنسانس برگشت از گذشته‌پرستی و حال‌نگری است که اهمیت دارد. در دوره مدرن اصولاً دوره گسست از گذشته است. دوره آینده‌نگری و آینده‌گرایی است. جامعه قرن هجدهم از زیر چتر حافظه رها شده، مشروعیت خود را از طریق رفرنس مدام به گذشته، جست‌وجو نمی‌کند جمله معروف دکارت که می‌گوید برای به دست آوردن آگاهی و شناخت دیگر نیاز به حافظه تاریخی نیست. از طریق درک رابطه علت و معلولی ما می‌توانیم بفهمیم

که این امر الان وجود دارد. از عصر روشنگری به بعد، جامعه غربی نیز گسست با حافظه تاریخی را تجربه می‌کند. میل به آینده دارد.

**■پس می‌توان گفت که جامعه غربی نیز**

**دچار نوعی انقطاع تاریخی شده‌است؟**
بله همین‌طور است. البته در آنجا دو نوع گسست وجود دارد و چون مشروعیت خود را از طریق توسل به گذشته نمی‌خواهد کسب کند، البته این گسست نه از طریق کمبود اطلاعات از گذشته، بل به دلیل هجوم اطلاعات در عصر مدرن، این گسست

صورت گرفته است و آن جامعه دستخوش بحران حافظه شده است. البته در غرب هم هستند کسانی که به ضرورت بازسازی حافظه تاریخی تکیه می‌کنند. در حوزه هنر، در جهان بینی شاهد گسست در حافظه تاریخی هستیم ولی در حوزه فرهنگ، بازسازی امر تاریخی مهمترین جایی است که جایگاه حافظه ارزیابی می‌شود، اگر فرهنگ عبارت باشد از درک و تکیه بر میراث گذشته برای فهم رفتار اجتماعی که امروز داریم، آنچه که باقی می‌ماند و در ناخودآگاه جمعی وارد می‌شود. حال جامعه غربی که دچار گسست شده با حافظه خود و با گذشته خود، اگرچه گسست را با دیروز خود تجربه کرده است، ولی باید توجه داشته باشیم که جامعه غربی سه مرحله را طی کرده است؛ اول تصاحب و شناخت گذشته خود است. از دیروز خود خاطره دارد، اطلاعات دارد. جامعه‌ای است که اگر چه بر محور فرهنگ خود می‌چرخد، اما از قرن هفدهم – هجدهم به بعد، فرهنگ‌های دیگر را به رسمیت می‌شناسد و مهمتر از همه جامعه‌ای است که گذشته را تصاحب کرده است. تسلط بر آن است. حتی به شکل ناخودآگاه در رفتار جمعی، در رفتار فردی، در گروه‌های اجتماعی و توانایی کسب گسست از آن را داراست.

**■حال این سؤال پیش می‌آید که تاریخ‌نگاری در غرب چگونه‌است؟**

تحوّلی که در تاریخ‌نگاری در غرب رخ داده این است

که آرام آرام چیزی به نام تاریخ، حکایت،

تبدیل شده به تاریخ و نقد. یعنی تاریخ از بیان صرف حوادث، نگارش تاریخ سیاسی، تاریخ بزرگان رفته‌رفته تبدیل به تاریخ انتقادی می‌شود. حوزه نگاه تاریخی و آگاهی تاریخی وسیع می‌شود و موضوعات متعددی وارد حوزه تاریخی می‌شود. این موضوعات صرفاً در حوزه سیاست نمی‌چرخد، بلکه وارد حوزه‌های انسانی، عاطفی و غیره می‌شود، در نتیجه تحولات اساسی در علم تاریخ غرب به وجود می‌آید به نام گسترش میدان تاریخی. این اتفاقی است که در قرن ۱۹ و ۲۰ افتاد. دومین اتفاق تبدیل تاریخ حکایت، شرح وقایع یا وقایع‌نگاری تبدیل به یک طرح پروبلماتیک جدید، سومین اتفاق، گفت‌وگو میان حوزه‌های مختلف انسانی است. گفت‌وگو با فلسفه، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، باعث می‌شود میدان تحقیق تاریخی گسترش پیدا کند و مهمتر از همه که جدیداً نیز اتفاق افتاده گفت‌وگو با حافظه است. گفت‌وگوی علم تاریخ با حافظه جمعی شروع می‌شود.

**■گفت‌وگوی علم تاریخ با حافظه را نیز توضیح دهید.**
به معنی اینکه اگر تا اواخر قرن نوزدهم حافظه و تاریخ یکی تلقی می‌شده آرام‌آرام سهم این دو از هم جدا می‌شود، سهم حافظه از تاریخ تفکیک می‌شود و نیز رفته رفته گرایشی به وجود می‌آید که به طرح ساختارهای تحولات می‌پردازد و شرح صرف حکایت را کافی نمی‌داند که بگوییم آن یک پدیده تاریخی است. در این اندیشه به ساختارهای کلان تاریخی توجه دارد ولی به مکانیسم تحولات نظر ندارد.

اما امروزه با شکل‌گیری مکتب ANAL و گرایش و دیالوگ بین حافظه و تاریخ شما اگر تاریخ را تقلیل یا ارتقا دهید به یکسری تغییرات کلی ساختاری، که از دیروز به امروز رخ داده است فاکتورهایی را لحاظ نکرده‌اید، فاکتور مهمی به نام انسان عاطفه، زیست‌های متکثر بشری را لحاظ نکردید و تاریخ را به فلسفه تاریخ یا جامعه‌شناسی یا نگاه ساختاری تقلیل داده‌اید. در حالی که در امر تاریخی، لحاظ کردن وجه انسانی است. یعنی علم انسان در زمان. پس یکی گرفتن حافظه با تاریخ باعث می‌شود که از پدیده‌ای به نام امر واقع و امر تاریخی نتوانیم صحبت کنیم. حال گفت‌وگو بین حافظه و امر تاریخی است که چیزی به نام وجدان اجتماعی را شکل می‌دهد. این امر باعث می‌شود که تاریخ به شکل خشک و خشن و کلی‌گو نباشد و نیز حافظه از صرف گزینشی آن خارج شود و تبدیل به یک مجموعه شود.

**■حال اگر بخواهیم حافظه کوتاه‌مدت را به حافظه درازمدت تبدیل کنیم، از چه شیوه‌هایی باید استفاده نمایم؟**

یکی از آن راه‌ها، تکرار است، آنقدر تکرار کنیم که از حافظه کوتاه‌مدت من به حافظه درازمدت منتقل شود. در یک مدت زمان طولانی کار تکرار انجام شود و سوم آنکه در مکانیزاسیون اطلاعات است. اطلاعاتی که به شما داده می‌شود، چگونه ارگانه می‌شود.

دیگر آنکه نگاه علمی و انتقادی با تاریخ است و نیز مهمتر از همه گفت‌وگوی میان حافظه‌هاست. اگر قبول کنیم که حافظه‌ها متکثر هستند، این گفت‌وگوی میان حافظه‌ها باعث یکپارچه کردن حافظه تاریخی می‌شود. حال برگردیم به جامعه خودمان، اگر چه جامعه ما مشروعیتش را از گذشته می‌گیرد، اگر یک شباهت‌هایی

با دوره قرون وسطی داریم، نه دوره باستان هستیم که صرفاً مشروعیتش را از گذشته می‌گیرد، نه دوره رنسانس هستیم که در زمان حال زندگی می‌کند، چیزی بین این دو هستیم. از یک طرف در لحظه زندگی می‌کنیم، از طرف دیگر مشروعیت اجتماعی خود را از گذشته می‌گیریم.

یکی از موانع اساسی در مورد اینکه وجدان اجتماعی در جامعه شکل نمی‌گیرد، می‌توان به ۳ عامل اشاره کرد – در جوامع توتالیتَر حافظه باید حذف شود، چون حافظه یادآوری ذکر است، یادآوری آنچه که در گذشته اتفاق افتاده بود، در نتیجه نباید دانسته شود، جوامع توتالیتَر از رفت و آمد اطلاعات می‌هراسند، در این جوامع حافظه دستخوش بحران می‌شود، حافظه در این جوامع دستخوش حذف، سانسور و تزلزل می‌شود.

جوامع مذهبی، یکی از آن جوامعی است که وجدان تاریخی در آن شکل نمی‌گیرد، اگر جوامع توتالیتَر اطلاعات را حذف می‌کنند تا به چرخش در نیایند، جامعه مذهبی با گذشته، گزینشی برخورد می‌کند، یعنی از یک فیلتری می‌گذراند، وجدان مذهبی، وجدان غیرتاریخی است.

در نتیجه ما همواره با یکسری اسطوره‌ها برخورد داریم. جامعه مذهبی، جامعه‌ای است که وجدان تاریخی در آن شکل نمی‌گیرد.

دیگر آنکه ما به یک بیماری دیگر نیز مبتلا شده‌ایم، آن اینکه ما از طرفی مشروعیت خود را از گذشته می‌گیریم، از طرف دیگر به دلیل اینکه در جهان مدرن زندگی می‌کنیم بیماری‌های جهان مدرن هم شامل حال ما می‌شود، یعنی همان بحثی را که شریعتی هم می‌کند که ما از یک طرف قرون وسطایی و از یک طرف قرن بیستمی هستیم.

از یک طرف از حذف اطلاعات و گزینش اطلاعات

رنج می‌بریم، از هجوم بی‌وقفه اطلاعات هم رنج می‌بریم و این اطلاعات چون طبقه‌بندی درستی هم نمی‌شود، جامعه قابلیت هضم آن را ندارد و این باعث حذف ذهن می‌شود و حافظه پاک می‌شود، در نتیجه چیزی به نام وجدان تاریخی شکل نمی‌گیرد، همین‌طور حادثه کوتاه‌مدت اتفاق می‌افتد ولی به تجربه تاریخی مبدل نمی‌شود و تبدیل به آگاهی نمی‌شود، بلکه تبدیل به تجربه می‌شود.

**■شاید هم یکی از دلایل تبدیل نشدن حادثه به آگاهی و تجربه این باشد که کشور ما آنقدر دستخوش حوادث ریز و درشت است که فرصت برای انسجام تجربی آنها باقی نمی‌ماند؟ مردم هنوز از یک حادثه، از یک واقعه سیاسی یا اجتماعی فارغ نشده، حادثه دیگری اتفاق می‌افتد و شاید اصلاً در جهان در این رابطه ما رتبه اول جهانی را داشته باشیم؟**

بله ازدیاد اتفاق باعث می‌شود هنگ حافظه در رایانه جمعی یک جامعه اتفاق افتد. نکته دیگر محدود بودن میدان حافظه جمعی است، این خود یک بحث مهمی است، حافظه جمعی محدود به سیاست نمی‌شود، محدود به مردان بزرگ تاریخ نمی‌شود، حرکت‌های کلان تاریخی نمی‌شود بلکه در غرب، در بحث حافظه‌ها تاریخچه کارگری نوشته می‌شود، تاریخچه جوانان نوشته می‌شود، تاریخچه زنان نوشته می‌شود، تاریخچه عشق در قرون وسطی، لباس‌های آن دوره مورد بررسی قرار می‌گیرد و غیره این را گسترش میدان حافظه می‌گویند.

در جامعه ما گسترش ورود به حافظه تاریخی وجود ندارد، در نتیجه هر وقت می‌خواهم در مورد دوره قاجار صحبت کنم، فقط می‌دانم که یک مشیرالدوله‌ای بوده و یک میرزا فتحعلی خانی بوده است ولی اگر بخواهم بگویم که مردم چگونه زندگی می‌کردند، سنت‌ها در آن دوره چگونه بوده است، چیزی نمی‌دانم. در نتیجه اگر غرب گسست از حافظه را ادعا می‌کند، در پی کسب آن است.

ولی ما در حالی که هنوز گذشته خود را کسب نکرده‌ایم، می‌خواهیم از آن عبور کنیم. تحت عنوان آزادی، تحت عنوان عبور از گذشته، حذف حافظه. در نتیجه همگام می‌شویم با نگاه توتالیتَر، برای اینکه بی‌هویت و بی‌فرهنگ باقی بمانیم.

در مورد وضعیت علم تاریخ و فرهنگ هم همین مشکل را داریم، اتفاقی که در غرب افتاده، یعنی تبدیل تاریخ حکایت به تاریخ انتقاد و تاریخ مسئله، یعنی کشف مسئله در تاریخ، این عوامل باعث می‌شود که میدان تحقیق تاریخی در غرب وسیع شود و چشم صرفاً از سیاسی‌نگری برگرفته می‌شود.

**■خانم شریعتی در اینجا می‌خواهم یک سؤال حاشیه‌ای را طرح کنم و آن اینکه در فیلم‌های غربی هرگاه می‌خواهند عشق‌های پاک، خانواده‌های با اخلاق، انسان‌های اخلاقی را نشان دهند، ما را با خود می‌برند به عمق دوره قرون وسطی، یعنی زمانی که زنان با آن لباس‌های بلند، پیشینه‌های سفید بلند و مردمی همبسته را نشان دهد و همه نکات و پیام‌های اخلاقی را در آن دوره به خورد بیننده می‌دهد و هرگاه بخواهد از پیشرفت تکنولوژی، استقلال زنان، بی‌معنی بودن خانواده، این موضوعات را در چارچوب دنیای مدرن به تصویر می‌کشد، در این رابطه چه نظری دارید؟**

زیرا زمان در قرون وسطی آرام و کند می‌گذرد، زمان در عصر جدید با سرعت می‌گذرد، به همین دلیل یک غربی، به دلیل گسست از آن دوره دچار نوستالژی می‌شود. ولی بحران ما، بحران چندجانبه است و خود نمی‌دانیم که بالاخره ما گذشته پرستیم، دم غنیمتی هستیم یا آینده‌گرا هستیم چون این در حوزه معرفی این موضوع باز نشده است.